گزارش

ابوالفضل ۱۷ ساله چوبه دار را تجربه خواهد کرد؟

چهار ماه دیگر ۱۷ سالش پر می‌شود و روزهای مانده‌ای که چون باد می گذرد را که طی کند کانون اصلاح و تربیت را باید ترک کرده و در انتظار اجرای حکم باشد. در اتاق آموزش کانون منتظر دیدارش هستم آهسته در می‌زند و با سلامی کوتاه و آرام کنار میز در انتظار اشاره و اجازه برای نشستن می ایستد.

صورتش آن قدر کودکانه است و معصوم که در باور نمی گنجد حتی به آن چنان درجه خشم برسد که بتواند با کسی گلاویز شود تا آن چه امروز به اتهام ارتکابش هیجدهمین ماه حبس را در کانون اصلاح و تربیت و در انتظار قصاص می گذراند. شاید وقتی ابوالفضل ۲۶ خرداد ۷۵ با تولدش آمد تا آشیان کوچک خانواده را با گرمای وجودش محکم تر کند پدر هر گز تصور نمی کرد که آلوده شدن او به مواد مخدر می تواند مادر را وادار به ترک و جدایی همیشگی از کانون خانواده نماید و تنهایی و سکوت خانه زمینه ساز پناه بردن ابوالفضل نوجوان به جمع همسالانی می‌شود که او را الکل به بهانه دمی رهایی از تلخی زندگی آشنا کرده و در نهایت او را به مرزی می کشاند که ناخواسته و نادانسته دستان کوچکش به قتل نوجوان رنج دیده تر از خودش آلوده می شود. ابوالفضل که درد دوری از مادر و محروم ماندن از عشق و گرمای خانواده را از ۹ سالگی تجربه کرده بزرگترین آرزویش برای همه بچه‌های هم سن و سالش در امان ماندن در آغوش خانواده و گرما گرفتن از عشق پدر و مادر است. او با همان کلام ساده اش می گوید: «بچه ی تنها آسایشی جز مادر ندارد. وقتی کسی مادر شد باید به خاطر بچه صبوری کند. بچه را تنها رها نکند، مرد وقتی بابا شد باید بداند اعتیاد خانه اش را خراب می کند باید به خاطر بچه اش به هر چه مواد است تف کند، وقتی پدر و مادر نباشد بچه جذب افراد دیگر می شود تا از آنها محبت بگیرد، من ادم کش نبودم و نیستم اصلاً نمی دانم چرا این اتفاق افتاد هیچ شبی کابوسش تنهایم نمی گذارد همش از خودم می پرسم چرا؟؟ چطور؟؟» ابوالفضل از روزی که به کانون منتقل شده مورد توجه کارکنان این مرکز است آنها می گویند او با آن که فقط

تا سوم راهنمایی درس خوانده اما عاشق آموختن و مهارت آموزیست، برخورداری از هوش سرشار و قدرت یادگیری بالا از او در این ۱۸ ماهه استاد کاری ماهر در خلق زیبایی از قطعات بریده چوب در هنر معرق ساخته و مدیریت بالا و قدرت جاذبه اش در میان بچه‌های کانون موجب شده که همه به عنوان مدیر بخش به او احترام بگذارند و فرمانها و حرفهایش را به جان بخرند. ابوالفضل وقتی باور می کند به عنوان یک خبرنگار آمده‌ام با همان متانت در حالی که با انگشتان کشیده و باریک بازی می کند می گوید: «خیلی پشیمانم، کاش هیچ وقت مشروب نمی خوردم که نفهمیده قتل کرده باشم خانواده او فقط قصاص می خواهند» از او و خانواده اش که می پرسم با سکوت طولانی اول از دلتنگی اش برای پدر با بغض می گوید: «دلم برای پدرم خیلی تنگ شده خیلی دوستش دارم ۹ ماه پیش وقتی اینجا بودم خبر آوردند که فوت کرده پدرم ۴۰ ساله بود کارگر زحمتکش مرا خیلی دوست داشت هر چه می خواستم اگر می توانست برایم می خرید اما چه حیف بیشتر وقت‌ها تنهایم می گذاشت. وقتی خبر دادند مرده خیلی گریه کردم. دلم می خواست برای آخرین بار او را می دیدم او بغض را در گلویش پنهان می کند شاید شرم می کند که اشکهایش را ببینم و با همان بغض ادامه می دهد، به مراسم پدرم هم نرفتم اجازه ندادند بروم

* تنها فرزند خانواده بودی؟ –بچه اول خانواده ام یک خواهر دارم که ۵ سال از خودم کوچکتر است مادرم هم وقتی ۹ سالم بود طلاق گرفت و با خواهرم رفت و هیچ وقت به سراغم نیامدند تا این که برای قتل دستگیر شدم.

* چرا مادرت رفت؟ –پدرم اعتیاد داشت شیشه مصرف می کرد از آن موقع دائم دعوایشان می شد این شد که مادرم طلاق گرفت و خواهرم را که سه ساله بود با خودش برد و مرا برای پدرم گذاشت.

* مادر و خواهرت در این مدت به ملاقاتت آمده اند؟ –سه ماه در میان مادرم می آید اما پدرم بیشتر هر وقت فرصت می کرد به من سر می زد.

* از اتفاقی که باعث شد به اینجا بیایی بگو. –خرداد یک سال و نیم پیش بود پدرم سرکار بود و مادربزرگم مسجد توی خانه با دو تا از دوستانم که در همان محله بودند نشسته بودیم یکی از دوستانم که در خانه مشروب درست می کردند یک شیشه نوشابه پر از مشروب آورد قبلاً هم چند بار آورده بود و با هم خورده بودیم آن روز خیلی زیاد خوردیم با وحید از خانه بیرون آمدیم از کوچه که رد می‌شدیم مهدی افغانی جلویمان را گرفت از قبل می شناختمش چند بار با هم قبلاً درگیر شده بودیم دعوایمان می شد اما هیچ وقت همدیگر را نزده بودیم. آن روز حالت طبیعی نداشتم جلوی ما را گرفت و گفت حق ندارید از این کوچه رد شوید از حرفش بدم آمد توجه نکردیم با هم درگیر شدیم و همدیگر را زدیم توی دعوا نفهمیدم چه کار می کنم دست انداختم دور گلویش عصبانی بودم یک لحظه به خودم آمدم که دیدم مهدی شل شد و افتاد نمی دانستم که مرده با دوستم فرار کردیم به خانه آمدیم یکی دیگر از دوستانم به من اطلاع داد که مهدی فوت کرده فرار کنید که مأمورها آمدند و دستگیرمان کردند وقتی فهمیدم او را کشته ام از ترس داشتم می مردم خیلی گریه کردم من آدمکش نبودم یک دفعه چطور این اتفاق افتاد نمی دانم

* قبلاً مشروب خورده بودی؟ –آره دو سه بار دوستم آورده بود با هم خورده بودیم.

* مهدی هم مشروب می خورد؟ –خیلی از بچه‌هایی که هم سن و سال من بودند توی آن محل مشروب می خوردند و مواد مصرف می کردند. مهدی تنها زندگی می کرد بعد از فوت مادرش با دائی هایش از افغانستان برای کار به ایران و به ساوه آمده بودند همیشه دائی هایش برای کار می رفتند و او خودش تنها بود و کارگری می کرد حالا که این اتفاق افتاد ناپدری و همه خانواده اش از افغانستان آمده‌اند و حالا تقاضایشان قصاص من است.

* با خانواده مهدی صحبت کرده ای؟ –آره توی دادگاه بهشون گفتم که پشیمانم گفتم که نمی خواستم مهدی را بکشم اما به حرفهام گوش نکردند.

* وکیل داشتی که از تو دفاع کند؟ –از اول وکیل نداشتم خودم از خودم دفاع کردم آخرین جلسه برایم وکیل گرفتند که اون هم فایده‌ای نداشت.

* بعد از فوت پدرت، مادرت دنبال کارت هست؟ –در این مدت عمه‌ها و مادرم و مادربزرگم بارها برای گرفتن رضایت رفته‌اند اما نتیجه‌ای نداشته.

* دوست داری به خوانندگان این گزارش چه بگویی؟

بچه پدر و مادر را با هم می خواهد حتی اگر شبانه روز هم از آنها کتک بخورد اما باز هم آنها را می خواهد هیچ کس نمی تواند محبت پدر و مادر را به بچه‌ها بدهد وقتی مادرم رفت و پدرم نبود مادر بزرگم می خواست جای خالی انها را پر کند اما نمی توانست هیچکس پدر و مادر نمی شود از قول من به بابا و مامان‌ها بگویید بچه‌ها را تنها نگذارید شما آنها را به دنیا آورده اید به خاطر آنها با هم بسازید بچه‌ها گناهی ندارند اگر خطا کنند وقتی است شما آنها را رها کرده اید.

ابوالفضل هنوز معنی قصاص را نمی داند آن را در گروه مجازاتهای حبس تلقی می کند آن طور که مسئولین کانون می گویند خانواده مقتول برای رضایت تقاضای دیه دارند اگر قلبمان برای تنهایی ابوالفضل گرفت شاید بتوانیم با هم و با تشکیل زنجیره انسانی عشق و محبت هر کدام با حداقلی شروع کنیم حتی اگر خواننده این گزارش با ۱۰ هزار تومان وارد این زنجیره شود تأمین مبلغ دیه او ممکن شدنی است.

پیرزن تنها قربانی سرقت طلا

گروه حوادث: سه پسر جوان که با انگیزه سرقت طلا پیرزن ۶۰ ساله را به قتل رسانده بودند، دستگیر شدند.

سرهنگ النقی پور، رئیس پلیس آگاهی استان آذربایجان غربی در این باره به خبرنگار مهر اظهار داشت: اوایل بهمن کارآگاهان پلیس آگاهی در جریان قتل زن ۶۰ ساله‌ای در شهرستان نقده قرار گرفتند. پس از حضور تیم جنایی در محل مشخص شد، مقتول قربانی سرقت طلاهایش شده است. وی افزود: عاملان جنایت پس از خفه کردن زن ۶۰ ساله طلاهای او را سرقت کرده و از محل فرار کرده بودند. پس از این جنایت تیمی از کارآگاهان پلیس تحقیقات برای کشف راز قتل را آغاز کردند. سرهنگ النقی پور ادامه داد: ماموران با ردیابی های پلیسی و تحقیقات محل ردپای پسر ۲۸ ساله‌ای را در این جنایت کشف کرده و او را دستگیر کردند. متهم در ابتدا منکر قتل شد اما در ادامه لب به اعتراف گشود و گفت: می دانستیم مقتول طلای زیادی دارد به همین با همدستی دو تن از دوستانم وارد خانه شده و زن ۶۰ ساله را خفه کردیم. بعد از سرقت طلاها نیز از محل فرار کردیم.

وی خاطر نشان کرد؛ با اعترافات متهم، ماموران دو همدست ۲۷ و ۲۱ ساله او را هم دستگیر کردند. متهمان در بازجویی ها به جرم خود اعتراف کرده و با تکمیل تحقیقات مقدماتی روانه زندان شدند. رئیس پلیس آگاهی استان آذربایجان غربی در پایان هشدار داد: پلیس بارها هشدار داده است شهروندان از تنها گذاشتن افراد سالخورده و کودکان در خانه خودداری کرده و هنگامی که در بیرون از خانه تردد دارید از نمایش طلا و پول خود خودداری کنید، اما بی توجهی به این هشدار باعث شده این حوادث تلخ همچنان تکرار شود.

قتل دلخراش دخترعمه با انگیزه سرقت طلا

پسر معتاد که با انگیزه سرقت طلا دخترعمه‌اش را به طرز هولناکی به قتل رسانده بود در دادگاه کیفری پای محاکمه قرار گرفت.

۲۱ اسفند سال گذشته ماموران در جریان قتل زن جوانی قرار گرفته‌اند. تیم جنایی پس از حضور در محل متوجه شدند که جسد متعلق به زن جوانی به نام فریبا است که به طرز هولناکی به قتل رسیده است. عامل جنایت با چاقو ضرباتی را به گردن فریبا وارد کرده و پس از سرقت النگو و گوشواره‌های او از محل گریخته بود با توجه به اینکه آثاری از ورود به زور بر روی در مشاهده نمی شد کارآگاهان احتمال دادند زن جوان فریبا از سوی قاتلی آشنا به قتل رسیده است. در ادامه تحقیقات ماموران به پسردایی مقتول به نام علی مشکوک شدند که صبح روز حادثه در حوالی خانه مقتول دیده شده بود با کشف این سرنخ علی دستگیر و در بازرسی در خانه او طلاهای سرقت شده از فریبا کشف شد. متهم در جریان تحقیقات با اعتراف به قتل دخترعمه‌اش گفت: به مواد مخدر اعتیاد شدیدی دارم روز حادثه برای تهیه مواد پول نداشتم در خیابان پرسه می‌زدم که متوجه شدم شوهر فریبا از خانه خارج شد به همین خاطر به خانه آنها رفته و از فریبا خواستم مقداری از طلاهایش را به من بدهد او قصد فرار از خانه را داشت که سد راهش شدم و محکم گلویش را فشار دادم او نیمه جان روی زمین افتاد و من از آشپزخانه چاقویی برداشته و با آن گلویش را بردیم با تکمیل تحقیقات پرونده برای محاکمه به شعبه ۷۱ دادگاه کیفری استان تهران فرستاده شد و در دادگاه پای میز محاکمه قرار گرفت. نماینده دادستان در این جلسه با تشریح کیفرخواست گفت: علی متهم است فریبا را در ورامین به قتل رسانده و پس از این جنایت النگو و گوشواره‌های مقتول را سرقت کرده است با توجه به دلایل موجود در پرونده تقاضای مجازات قانونی دارم. در ادامه مادر و همسر مقتول در جایگاه قرار گرفته و برای قاتل تقاضای قصاص کردند. مادر مقتول در شکایتش گفت: ۱۳ سال است از همسرم خبر ندارم و نمی‌دانیم که زنده و یا مرده است. در ادامه این جلسه رئیس دادگاه محاکمه را تجدید بحث کرد تا سرنوشت پدر مقتول در دادسرا مشخص شده و پرونده دوباره به دادگاه بازگردانده شود.

قبض پرداخت نشده، دست زورگیران نوجوان را رو کرد

رئیس کلانتری ۱۵۱ یافت‌آباد از دستگیری زورگیران نوجوان خبر داد.

سرهنگ حسین ذکایی خو در گفت‌وگو ایسنا، در تشریح جزئیات این خبر گفت: در ساعت ۲۲:۳۰ هفدهم بهمن ماه سال جاری ماموران ۱۵۱ یافت‌آباد در حین گشت‌زنی به حرکات مشکوک سرنشینان یک پراید مشکی رنگ مشکوک شدند. وی با بیان اینکه ماموران به این افراد دستور ایست داده اما راننده پراید نه تنها به دستور توجه نکرد، بلکه با افزایش سرعت خودرو، قصد فرار از دست ماموران را داشت، گفت: نهایتا ماموران پس از تعقیب و گریز چند کیلومتری توانستند راننده و سرنشین پراید را شناسایی و دستگیر کنند. رئیس کلانتری ۱۵۱ یافت‌آباد با بیان اینکه ماموران در بازرسی از خودروی این افراد، یک قبضه قمه، لپ‌تاپ، دوربین مداربسته و چند عدد گوشی تلفن همراه یافتند، گفت: اموال مکشوفه به همراه متهمان به کلانتری دلالت داده شد و تحقیقات از این نوجوانان ۱۷ ساله آغاز شد. به گفته وی، این دو نوجوان در ابتدا منکر هر گونه سرقت شده و عنوان داشتند که اموال متعلق به آنان است.

ذکایی خو با بیان اینکه این متهمان «آرش» و «حامد» نام داشتند، گفت: ماموران در بازرسی دقیق اموال مکشوفه توانستند شماره تلفن فرد ناشناسی را که روی یک قبض نوشته شده بود، بیابند و در تماس با صاحب شماره، راز اموال مکشوفه را فاش کردند. وی با بیان اینکه این فرد در تماس ماموران پلیس، عنوان کرد که روز گذشته از سوی دو سارق جوان مورد زورگیری قرار گرفته است، گفت: مالباخته با حضور در کلانتری، ضمن شناسایی سارقان، از آنها شکایت کرد و متهمان به همراه پرونده متشکله در اختیار پلیس آگاهی تهران قرار گرفتند.

تلخ‌ترین شب زندگی در شب یلدا

مهمان شب یلدای مادر و کودکانش، شوهر سابق بود که توطئه‌ای برای اسیدپاشی داشت. این مرد کینه‌جو وقتی شنید مادر بچه‌هایش خواستگار دارد سرنوشت شومی را برایش رقم زد.

ساعت ۸ صبح یکشنبه یکم دی‌ماه سال جاری مردی در تماس با اورژانس خواست به داد زن جوانی که هدف حمله اسیدپاشی قرار گرفته است، برسد. صبح زود بود که صدای آژیر آمبولانس سکوت خیابان بیسیم منطقه خراسان تهران را شکست. امدادگران وقتی مقابل در خانه‌ای قدیمی رسیدند پسربچه‌ای که اشک می‌ریخت جلوی در ایستاده بود و با دیدن آمبولانس مادرش را صدا زد. امدادگران خود را به زن جوان که از سوختگی به خود می پیچید رساندند و در بین آه و ناله‌هایش پیکرش را داخل آمبولانس انتقال دادند و با سرعت به سمت بیمارستان سوانح سوختگی شهید مطهری حرکت کردند.

«شکوفه» ۲۳ ساله که قربانی اسیدپاشی پدر خشمگین بچه‌هایش شده بود زیر تیغ جراحی رفت و پس از پشت‌سر گذاشتن روزهای خیلی سخت به خانه بی آینه در چهارراه سیروس بازگشت. شکوفه از این که کسی چهره سوخته‌اش را ببیند خجالت می کشد، همه دنیایش تلویزیون کوچکی است که پیش رویش روی یک میز چوبی قدیمی قرار دارد. اینجا خانه‌ای قدیمی و بی آینه است. تصور این که در انتهای یک کوچه بسیار باریک دری باز می‌شود و پای در خانه‌ای می گذاری که هر لحظه امکان ریزش آن وجود دارد، سخت است. ساختمان شماره ۴ در کوچه‌ای بن‌بست و پرسکوت، تنها صدای بازی بچه‌ها از پشت در کرم رنگ به گوش می‌رسد. پشت در پرده‌ای نارنجی رنگ به چشم می‌خورد، انگار در این ساعت تمدن از حرکت ایستاده است. در زیرزمین همین خانه قدیمی زنی سرنوشت غمباری دارد، پنج پله باید پایین رفت و با پشت‌سر گذاشتن سقفی کوتاه پای در اتاقی کوچک با دیوارهای گچی و بی‌رنگ گذاشت. شکوفه از این که کسی چهره سوخته‌اش را ببیند خجالت می کشد، این قربانی اسیدپاشی روی زمین خوابیده و به خاطر جراحی‌هایی که انجام داده سخت می‌تواند روی پاهایش بایستد. همه دنیایش تلویزیون کوچکی بود که پیش رویش روی یک میز چوبی قدیمی قرار داشت. باورکردنی نیست حتی در فیلم‌های سینمایی نیز نمی‌توان چنین فقری را به تصویر کشید. شکوفه با لبخند پر از دردی که روی صورتش نمایان بود، به سختی نشست و مادرش با چادر سیاه رنگی که به سر داشت هنوز نگاه‌های دلسوزانه‌ای داشت. صدای بازیگوشی و شیطنت بچه‌ها از حیاط به گوش می‌رسید و شکوفه که تنها همدمش در این اتاق کوچک تلویزیون بود با خنده گفت: ببخشید پسرهایم بازیگوش هستند.

۹ سال پیش یعنی زمانی که ۱۴ ساله بودم، حمید که در مغازه خیاطی کار می کرد به خواستگاری‌ام آمد و من در رؤیای خوشبختی پذیرفتم با وی ازدواج کنم. وقتی ازدواج کردم دیگر نتوانستم درس بخوانم و هنوز یک‌سالی نگذشته بود که پسرم محمدرضا به دنیا آمد. در خیابان بیسیم در محله خراسان خانه‌ای اجاره‌ای داشتیم و زندگی را می گذراندیم تا این که خدا پسر دیگری که چهار سال دارد به ما داد. شکوفه آهی کشید و ادامه داد: حمید مرد عصبانی‌ای بود و بعضی اوقات نیز مرا کتک می‌زد و همین اختلافاتمان باعث شد دو سال پیش به صورت توافقی از هم جدا شویم. حمید خواست برای این که از بچه‌ها نگهداری کنم در همان خانه بمانم و خودش از خانه رفت. از آن زمان به بعد سر کار می‌رفتم و حمید هم بعضی اوقات برای دیدن بچه‌ها می آمد تا این که قرار شد من با مرد دیگری ازدواج کنم. یکم دی ماه بود که حمید تصمیم گرفت برای جشن شب یلدا به خانه‌مان بیاید، همه چیز خوب بود و کلی میوه و تخمه خریدیم و با بچه‌ها خوش گذراندیم و حتی زمانی که همراه حمید برای خرید بیرون خانه بودیم درباره ازدواجم صحبت کردیم و وی با خوش رفتاری گفت حق داری ازدواج کنی و مخالفتی نکرد. برایم عجیب بود بعد از مراسم شب چله خواب سنگینی به چشمانم افتاد و می خواستم بخوابم، حمید که گاهی به خانه‌ام می آمد و در اتاق بچه‌ها می خوابید خواست با هم حرف بزنیم. ساعت ۳ صبح بود که دیگر نتوانستم به حرف‌های حمید گوش بدهم به اتاقم رفتم و خوابیدم. نمی‌دانم چقدر در خواب بودم که ناگهان سوزشی را روی صورتم احساس کردم و از خواب پریدم. حمید روبه‌رویم بود، فکر کردم آب جوش روی صورتم ریخته اما وقتی دیدم با لشم صدای سوختن و ذوب شدن می‌دهد یاد تهدیدهای اسیدپاشی حمید افتادم. بارها شنیده بودم که هر وقت اسید روی بدن می‌ریزد باید خیلی زود با آب سرد شست. با عجله بلند شدم و می خواستم به سمت حمام بروم ولی حمید مانع رفتنم شد، در حالی که التماسش می کردم و با هم درگیر بودیم حمید را به عقب هل دادم که روی زمین افتاد، به سرعت وارد حمام شدم و دست و صورتم را شستم؛ می سوختم و در حال گریه کردن پشت در حمام به حمید التماس می کردم با اورژانس تماس بگیرد. دقایقی بعد از حمام بیرون آمدم و دیدم حمید فرار کرده و صدای آژیر آمبولانس اورژانس را شنیدم و فهمیدم حمید با آن‌ها تماس گرفته است. وقتی به بیمارستان رسیدم، چشم چپم نمی‌دید ابتدا تصمیم به تخلیه کردن چشمم گرفتند اما بعد از معاینات این کار را نکردند و بعد از چند روز توانستم کمی از بینایی چشم چپم را به دست بیاورم. شکوفه که بچه‌هایش وارد اتاق شده بودند، یکی از آن‌ها را در آغوش گرفت و گفت: روزهای اول تنها خواهر کوچکترم به بیمارستان می آمد و مانع ورود مادرم می‌شدم، گفته بودم تنها دست‌هایم سوخته اما بعد از دو هفته وقتی می‌خواستم از بیمارستان به خانه پدری‌ام بروم مادرم چهره سوخته‌ام را دید و به سر و صورتش کوبید. باور می کنید هیچ کس را ندارم و بخشی از هزینه‌های بیمارستان را تا حالا کمیته امداد پرداخت کرده، هزینه‌های بیمارستان و داروهایم خیلی زیاد است و کمیته امداد هم نمی‌تواند به من کمک کند و بعد از خدا از مردم کمک می‌خواهم دستانم را بگیرند تا بتوانم با امید بیشتری زندگی‌ام را ادامه بدهم تا شرمنده بچه‌هایم نباشم. صورت و دستانم سوخته و پزشکان هزینه ۶۰ میلیون تومانی را برای جراحی‌هایم تخمین زده‌اند. آنقدر تنهایم که حتی هنوز نتوانسته‌ام به دادسرا بروم و شکایت کنم تا شوهر سابقم که زندگی‌ام را از من گرفته دستگیر کنند. شکوفه سکوت می کند، انگار دیگر حرفی ندارد.

فکر می کردی یک روز قربانی اسیدپاشی شوی؟ –نه، حتی وقتی در روزنامه‌ها می‌خواندم باورش برایم سخت بود که کسی قربانی اسیدپاشی شده و هنوز هم باورش برایم سخت است که خودم یکی از آن‌ها شده‌ام.

از حمید خبر داری؟ –یکبار به بیمارستان آمد و گفت کمکم می کند اما دیگر خبری از وی ندارم. به خانه‌ات سر زدی؟ –بله، از این اتاق کوچک و دلگیر خسته شده‌ام و خواستم در خانه خودم باشم ولی وقتی با کلی زحمت به خانه‌ای که حمید برایم گرفته بود رفتم متوجه شدم وی همه اثاث و لوازم خانه‌ام را فروخته و خانه را تحویل داده است.

خانواده حمید از این اسیدپاشی خبر دارند؟ –نه، چون حمید با خانواده‌اش اختلاف داشت و با آن‌ها رفت و آمد نمی کرد.

بچه‌هایت لحظه اسیدپاشی کجا بودند؟ –«محمدرضا» مدرسه بود اما «امیرعلی» همه صحنه اسیدپاشی را دیده است.

رفتارشان با تو چطور است؟ –بچه‌هایم، فرشته‌های زندگی‌ام هستند و با این که صورتم سوخته با من مهربان‌تر از قبل هستند.

چرا از حمید جدا شدی؟ –بدرفتار و عصبی بود، کتکم می‌زد.

گفتی چندبار هم تهدید به اسیدپاشی کرده بود؟ –بله، حتی یکبار با پنبه اسیدی بدنم را سوزاند و خواهرم را نیز تهدید به اسیدپاشی کرد.

اسید را از کجا آورده بود؟ –انگار از قبل روی پله‌های بالای ساختمان گذاشته بود و حتی یکبار از بچه‌ها خواستم ظرف اسید را دور بیندازند و آن‌ها هم این کار کردند اما حمید ظرف دیگری را هم پشت‌بام ساختمان جاسازی کرده بود.

از قانون چه تقاضایی داری؟ –هنوز نتوانستم به دادسرا بروم چون می گویند خودم باید برای شکایت باشم ولی به خاطر این که از پوست پاهایم برای صورتم برداشته‌اند سخت می‌توانم راه بروم و می‌خواهم حمید دستگیر شود و به جای قصاص می‌خواهم تا آخر عمرش در زندان باشد.

گفتی سرکار می‌رفتی؟ –بله، در مانتوفروشی کار می کردم.

حرف آخر

می‌خواهم کمکم کنید تا صورت و دستانم بهتر شود، باور می کنید همه آینه‌ها را از خانه جمع کرده‌ام تا صورتم را نبینم. هر شب کابوس می‌بینم و می‌ترسم رفتارم باعث ناراحتی بچه‌ها شود، من برای این که بچه‌هایم را بزرگ کنم باید سر کار بروم اما با این وضعیت نمی‌توانم.

خبر

کشف زمین خواری ۷ میلیاردی

کارآگاهان پلیس آگاهی با پیگیری‌های خود موفق به کشف یک مورد زمین خواری به ارزش ۷ میلیارد و ۳۰۰ میلیون ریال شدند.

سرهنگ احمدی تبار، رئیس پلیس آگاهی استان کردستان گفت: پس از ارجاع یک فقره پرونده از اداره کل راه و شهرسازی کردستان به پلیس آگاهی در خصوص تصرف عدوانی مساحت قابل توجهی از اراضی ملی از سوی دو نفر، پیگیری پرونده به ماموران اداره مبارزه با جرایم اقتصادی این پلیس سپرده شد. وی افزود: در بررسی پرونده مشخص شد، متهمان ۹ هزار و ۱۵۹ متر از اراضی ملی واقع در حومه شهر سنندج را به صورت غیرقانونی به تصرف درآورده اند. در این رابطه و با هماهنگی مقام قضائی موضوع به کارشناسان ارجاع شد و با تطبیق نقشه‌های مرجع اتهام این دو نفر در خصوص زمین خواری به اثبات رسید. رئیس پلیس آگاهی کردستان خاطر نشان کرد؛ ارزش زمین‌های تصرف شده بیش از ۷ میلیارد و ۳۰۰ میلیون ریال برآورد شده است. متهمان نیز در بازجویی‌ها به جرم خود اعتراف کرده و پرونده شان در اختیار مقام قضایی قرار گرفته است.

۴ کشته در تصادف مرگبار جاده هراز

سرپرست اورژانس مازندران از کشته شدن چهار نفر در تصادف مرگبار جاده هراز خبر داد و گفت: دو مصدوم دیگر حادثه راهی بیمارستان شدند.

فرهاد مصدری دیروز از وقوع تصادف مرگبار در محور هراز خبر داد. وی تصریح کرد: در این حادثه دلخراش که بین دو خودرو پژو پارس و کامیونت ایسوزو رخ داد، چهار سرنشین دو خودرو جان خود را از دست دادند. مصدری خاطرنشان کرد: محل وقوع حادثه حد فاصل تونل زیارباغ و پل لاسم بود که در ساعت ۱:۱۵ دقیقه بامداد امروز رخ داد. سرپرست اورژانس ۱۱۵ مازندران با اشاره به مصدومیت دو سرنشین دیگر این دو خودرو بیان داشت: یک دستگاه آمبولانس اورژانس ۱۱۵ مازندران و یک دستگاه آمبولانس هلال احمر مستقر در محور هراز دو مصدوم حادثه را پس از انجام اقدامات اولیه درمانی به بیمارستان ۱۷ شهریور آمل منتقل کردند. به گفته مصدری علت حادثه در دست بررسی است.

اسپایدر، در ایران منهدم شد

پلیس مبارزه با مواد مخدر ناجا بزرگترین شبکه ورود و توزیع کوکائین در کشور را شناسایی و منهدم کرد.

پلیس مبارزه با مواد مخدر نیروی انتظامی در راستای جلوگیری از ورود و توزیع کوکائین در کشور در پی دستگیری یک تبعه آفریقایی به اتهام حمل ۸۰۰ گرم کوکائین، موضوع شناسایی سایر اعضای باند را در دستور کار قرار داد. با ادامه اقدامات اطلاعاتی پلیس مبارزه با مواد مخدر عوامل اصلی شبکه و وارد کننده کوکائین از آمریکای جنوبی شناسایی و به مدت سه ماه فعالیت‌های این افراد در داخل کشور مورد رصد قرار گرفت تا اینکه در دیماه سال جاری هنگام ورود به کشور ۱۷ کیلو گرم کوکائین از اعضای این باند کشف و ضبط شد. در میان دستگیر شدگان یک تبعه کشور توگو نیز به چشم می‌خورد. همچنین در میان افراد دستگیر شده تامین کننده مواد از غرب کشور و توزیع کنندگان داخلی در تهران نیز به چشم می‌خورند و مرتضی از عناصر اصلی این باند نیز دستگیر شده است. این باند مخوف به باند «اسپایدر» معروف بود.

آگهی ابلاغیه

خواهان ها علی تقی پور و پنجعلی تقی پور دادخواستی به طرفیت خوانده حسین درودوش به خواسته الزام به اخذ صور تمجلس تفکیکی و الزام به اخذ پایان کار و مطالبه خسارت تاخیر تادیه و پرداخت حق الوکاله و مطالبه خسارات دادرسی و الزام به تنظیم سند رسمی ملک به پلاک ثبتی ۱۳۳۶۶ فرعی از ۱۶۲ اصلی مقوم به ۵۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال تقدیم دادگاه‌های عمومی شهرستان کرج نموده که جهت رسیدگی به شعبه ۲ دادگاه عمومی و حقوقی کرج واقع در کرج میدان نبوت بلوار ملاصدرا روبروی پارک نبوت پلاک ۱۲۴ –۱۱۲ ارجاع و به کلاسه ۹۲۰۹۹۸۲۶۱۰۲۰۰۷۸۹ ثبت گردیده که وقت رسیدگی آن ۱۳۹۳/۲/۳ و ساعت ۱۰:۰۰ تعیین شده است است به علت مجهول المکان بودن خوانده و به درخواست خواهان و به تجویز ماده ۷۳ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و دستور دادگاه مراتب یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی می‌شود تا خوانده پس از نشر آگهی و اطلاع از مفاد آن به دادگاه مراجعه و ضمن اعلام نشانی کامل خود نسخه دوم دادخواست و ضمائم را دریافت و در وقت مقرر فوق جهت رسیدگی حاضر گردد. م/الف ۳۹۷۸

شعبه ۲ دادگاه عمومی حقوقی دادگستری شهرستان کرج

آگهی ابلاغیه

خواهان معصومه کابلی دادخواستی به طرفیت خوانده محمد حقیقی نژاد به خواسته طلاق به درخواست زوجه دادرسی تقدیم دادگاه‌های عمومی شهرستان کرج نموده که جهت رسیدگی به شعبه ۲۹ دادگاه عمومی و حقوقی کرج واقع در کرج میدان نبوت بلوار ملاصدرا روبروی پارک نبوت پلاک ۱۲۴ ارجاع و به کلاسه ۹۲۰۹۹۸۲۶۱۳۲۰۱۹۲۰ ثبت گردیده که وقت رسیدگی آن ۱۳۹۳/۲/۲۰ و ساعت ۱۱:۰۰ تعیین شده است است به علت مجهول المکان بودن خوانده و به درخواست خواهان و به تجویز ماده ۷۳ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و دستور دادگاه مراتب یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی می‌شود تا خوانده پس از نشر آگهی و اطلاع از مفاد آن به دادگاه مراجعه و ضمن اعلام نشانی کامل خود نسخه دوم دادخواست و ضمائم را دریافت و در وقت مقرر فوق جهت رسیدگی حاضر گردد.

م/الف ۳۹۹۲

شعبه ۲۹ دادگاه عمومی حقوقی خانواده دادگستری شهرستان کرج

آگهی حصر وراثت

آقا محمد کسائی فر دارای شناسنامه شماره یک به شرح دادخواست به کلاسه ۵۳۴/۵۱/۹۲ از این شورا درخواست گواهی حصروراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان امیر کسائی فر به شناسنامه شماره ۱۸۱۷۸ در تاریخ ۹۲/۱۰/۶ اقامتگاه دائمی خود بدرود زندگی گفته و ورثه حین الفوت آن مرحوم منحصر است به: ۱- محمد کسائی فر فرزند ابراهیم ش.ش ۱ ت.ت ۱۳۳۵ پدر متوفی. ۲- مدینه نقی پور سیاه پیرانی فرزند هدایت ش.ش ۶۰۰ ت.ت ۱۳۳۶ مادر متوفی. ۳- رها کسائی فر فرزند امیر ش.ش ۳۱۴۳۴۲۰۵۲ ت.ت ۱۳۸۸ فرزند متوفی. ۴- پریسا حسینی فرزند محسن ش.ش ۳۷۷۲۶ ت.ت ۱۳۶۵ همسر متوفی. اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت آگهی می‌نماید تا هر کسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر نخستین آگهی ظرف یکماه به دادگاه تقدیم دارد والا گواهی صادر خواهد شد. م/الف ۳۹۹۰

رئیس شعبه ۵۱ شورای حل اختلاف کرج

آگهی دادنامه

پرونده کلاسه ۹۲۰۹۹۸۲۶۱۸۱۰۰۶۶۳ شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی دادگستری شهرستان کرج دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۲۶۱۴۳۰۱۰۷۳ شاکی: گزارش مامور به نشانی. متهم: امیر جعفری به نشانی کرج دهقان ویلاخ سیزدهم پ ۲۴ و ۴ اتهام: ۱- حمل گاز اشک آور ۲- نگهداری گاز اشک آور. رای دادگاه در خصوص اتهام آقای اکبر جعفری فرزند حسن دائر بر حمل گاز اشک آور موضوع کیفر خواست شماره ۹۲۱۰۴۳۲۶۱۸۰۰۲۳۴۹ نظر به گزارش مرجع انتظامی کشف افشانه از ید متهم و اقرار صریح متهم در تحقیقات مقدماتی و سایر قرائن و امارات موجود در پرونده بزهکاری ایشان برای دادگاه ثابت و محرز بوده مستندا بمواد ۳ و ۱۲ قانون مجازات قاچاق اسلحه و دارندگان سلاح و مهمات غیر مجاز با توجه به وضعیت متهم و جوانی ایشان مستندا بماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی نامبرده را مستحق تخفیف دانسته نامبرده را به پرداخت مبلغ پنج میلیون ریال جزای نقدی در حق صندوق محکوم می نماید و اعلام می نماید رای صادره غیابی و ظرف مهلت ده روز